

پژوهش

- تاریخ واقعی و تاریخ روایی / دکتر ژاله آموزگار
- روند مطالعات تاریخ باستان در اروپا و آمریکا / دکتر تورج دریایی



تاریخ واقعی و

تاریخ روایی

به آنان که تاریخ راستین را روایت می‌کنند

دکتر ژاله آموزگار

عنوان برگزیده بر این گفتار عنوانی است بسیار کلی و عام و موضوع آن بسیار گسترده، که می‌تواند تاریخ یک عمر هستی را در برگیرد و گستره همه جهان را. چون همه هستی نیز، هم تاریخ حقیقی دارد و هم تاریخ روایی. اما در این مقال، از این جهان بزرگ و سرگذشت آن به بخشی از سرزمین ایران و گوشه‌هایی از تاریخ باستان این کهن بوم بسنده می‌کنم و تاریخ واقعی و روایی را در این راستا رویاروی هم قرار می‌دهم، ضمن این‌که وارد دنیای باستان‌شناسی نیز نمی‌شوم و از تاریخ اساطیری صرف نیز چشم‌پوشی می‌کنم.

اما پیش از آغاز هر مطلبی در این زمینه، این پرسش پیش می‌آید که آیا تاریخ واقعی وجود دارد؟ آیا تاریخ‌نگاران گزارشگران واقعی تاریخ هستند و ارتباط میان روایت تاریخی و حقیقت تاریخی تا چه اندازه است؟ آیا این عبارت که غالباً می‌گویند «تاریخ قضاوت خواهد کرد» عبارت درستی است؟ آیا واقعاً تاریخ همیشه درست قضاوت می‌کند یا باید از میان گزارش‌های تاریخی گوناگون و گاهی با برهان خلف به جستجوی واقعیت‌های تاریخی رفت؟ آیا تاریخ‌نویسان گزارشگران بی‌طرفی هستند هم چون بیهقی، آن‌جا که در داستان حسنگ می‌گوید: «من که این تاریخ پیش گرفته‌ام التزام این قدر کرده‌ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است یا از استماع درست از مردی فقه»؟^۱

۱. بخشی از مطالب این مقاله سخنرانی نگارنده است که در خرداد ۱۳۷۶ در جلسه نشر تاریخ ایران ایراد کرده است.

۲. مریلین والدمن، زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی، ترجمه منصوره اتحادیه، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵، ص ۴.

به چنین پرسش‌هایی آسان نمی‌توان پاسخ داد.

اما در مورد تاریخ‌نویسی در ایران باستان، مطلب بُعد دیگری می‌یابد و پرسش دیگری مطرح می‌شود که آیا در ایران آن دوران تاریخ‌نویسی متداول بوده است؟ آیا نیاکان دور ما دارای تاریخ مدون بوده‌اند؟

گروهی را عقیده بر این است که ایرانیان تاریخ مدونی، آن‌چنان‌که در غرب معمول بوده است نداشته‌اند و نقل قول‌های تاریخی آن دوران همیشه از مورخان یونانی و بیزانسی و رومی و ارمنی و سریانی است. برای درست شکافتن این مطلب نخست باید به سنت شفاهی، سنتی معمول در سرزمین ما اشاره کرد که همیشه بر سنت کتابت غلبه داشته است. سنت حفظ سینه به سینه مطالب در طی سده‌ها و حتی هزاره‌ها، لزوم ثبت آن‌ها را در درجه اهمیت کمتری قرار داده است. حتی با وجود زیربنای مستحکم دینی و ادبی در این سرزمین، کتابت این‌گونه آثار نیز چندان مورد نظر نبوده است. ظاهراً تنها اسناد دولتی، سیاسی و اقتصادی را در خور نگارش می‌دیدند و نشانه این مطلب، سنگ‌نوشته‌ها، چرم‌نوشته‌ها، نامه‌ها و لوحه‌های حاوی این مطالب است، که خود گونه‌ای تاریخ‌نویسی است.

زمان بسیار دراز گذشت تا کتاب اوستا، سند مهم دینی ایرانیان باستان که سده‌ها سینه به سینه نگاهداری شده بود، در دوره ساسانی به نگارش درآید. ولی حتی پس از ثبت اوستا، باز هم موبدان هنگام اجرای مراسم دینی از حافظه خود کمک می‌گرفتند و به ندرت به اوستای مکتوب رجوع می‌کردند^۱ و در جای‌جای نوشته‌های پهلوی به برتری سنت گفتاری بر سنت نوشتاری اشاره شده است.^۲

کوسان‌های دوره پارتی و خنیاگران دوره ساسانی، این سخن‌سرایان و نوازندگان حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای، که داستانهای تاریخی و حماسی و عاشقانه ایران را به یاد داشتند و آن‌ها را با آواز بازگو می‌کردند، خود برپانگاه‌دارنده سنت شفاهی بوده‌اند.^۳ مطالب نقل‌شده آنان بخشی از منابع خدای نامه پهلوی را تشکیل می‌دهد و بازتاب آن در شاهنامه آشکار شده است.

هم چنین گروهی از ایران‌شناسان را عقیده بر این است که وقتی سنت نگارش بر سنگ در دوره هخامنشی به زبان فارسی باستان و با ترجمه‌هایی از اکدی و ایلامی چنین رایج بوده است، وقتی حتی نشان از ترجمه آرامی نوشته‌های کتیبه بیستون داریم و می‌دانیم که تحریر مصری قدیم برخی از کتیبه‌های هخامنشی موجود است^۴، آیا نمی‌توان قائل به این شد که نوعی سالنامه‌های فرمانروایان در دوره هخامنشی وجود داشته است و خدای نامه پهلوی دوره ساسانی فرزند خلف آن است؟ سالنامه‌هایی که احتمالاً هم شامل رویدادهای دوران فرمانروایی شاهان هخامنشی و هم دربردارنده

1. M. Boyce, «Middle Persian Literature», Iran istik Literature, 1968, p. 33-35.

2. Modan, Denkart, Bombay, 1911, pp. 455, 465.

۳. مری بویس، «کوسان‌پارتی و سنت نوازندگی در ایران»، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تحقیق و بررسی توس، ۱۳۶۹، ص ۳۲ و ۳۷.

۴. احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، نشر علمی، ۱۳۷۶، ص ۲۴.



روایت‌های حماسی بوده است. به عبارت دیگر احتمالاً علاوه بر اسناد بایگانی دولتی مجموعه‌ای از روایات حماسی مانند خدای‌نامه پهلوی یا شاهنامه به صورت شفاهی و شاید کتبی، با گونه‌های مختلف وجود داشته که نویسندگان یونانی از آن استفاده کرده‌اند^۱. وقتی مورخان یونانی نقل می‌کنند که در دوران مادها و پارس‌ها، آموزگاران عادت داشتند آموزش‌های خود را با داستان‌ها و روایت‌های تاریخی و حماسی بیامیزند^۲، آیا مدون‌شده این داستان‌ها موجود نبوده است؟ و حتی کریستن‌سن احتمال می‌دهد که داستان‌ها و شعرهای عامیانه عهد هخامنشی به گویش‌های ایران باختری و به خط آرامی موجود بوده است^۳.

گروهی نیز این مطلب را پیش می‌کشند که چرا نام هخامنشیان در خدای‌نامه‌های دوره ساسانی وجود ندارد؟ و حتی برخی بر این باورند که اشکانیان و ساسانیان از وجود هخامنشیان و تاریخ آن‌ها بی‌اطلاع بوده‌اند. این مطلب نمی‌تواند درست باشد. زیرا بجز روایت‌های نقلان و راویان، گوسان‌ها و خنیاگران و اخبار راویان یهودی و مورخان یونانی و سریانی، تداومی از روایت‌ها خاطره دوره هخامنشی را در دوره‌های بعد زنده نگاه داشته است. اما دلیل نبودن نام هخامنشیان در خدای‌نامه پهلوی شاید ناشی از گرایش دینی این اثر است. موبدان تأثیر مستقیم در ارائه تاریخ گذشته ایران

۱. همان، ص ۳۰.

۲. کریستن‌سن، کارنامه شاهان، ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی، تبریز، ۱۳۵۰، ص ۸۲.

۳. همان، ص ۸۴.

داشته‌اند. و هر چه خلاف نظر و سیاست دینی آن‌ها بود از نوشته‌ها حذف می‌شد. این جهت‌گیری اختصاص به دین مردان ایرانی ندارد. تاریخ ارمنستان تحت تأثیر کتاب مقدس است و جهان‌بینی مسیحی کاملاً در آن آشکار است و تاریخ اسلام تحت تأثیر قرآن کریم است. بدین معنی که طبری و دیگر تاریخ‌نگاران مسلمان کتاب‌های تاریخی خود را همان‌گونه که در قرآن مجید توصیف شده است آغاز می‌کنند. شاید به این دلیل است که در سنت اوستایی هم پیشدادیان و کیانیان جای مادها و هخامنشیان و اشکانیان را می‌گیرند و سلسله‌های اساطیری اوستا جایگزین فرمانروایان واقعی ایران می‌شوند. گرچه برای فرمانروایان هخامنشی نیز اهوره مزدا بزرگترین خداست، ولی ما با سازمان دینی منظمی هم‌چون دوره ساسانی، در دوره هخامنشی روبه‌رو نیستیم و شاید تسامح دینی کوروش و دیگر فرمانروایان هخامنشی با طبع موبدان کرتیرگونه دوره ساسانی چندان موافق نبوده است. در روایت‌های دوره ساسانی از داریوش اول و داریوش سوم به صورت دارا و دارای دارایان یاد می‌شود. در این روایت‌ها نام ولخش و بلاش اشکانی را نیز که دستور جمع‌آوری اوستا را داد می‌بینیم. در حالی که اشکانیان سلسله‌ای هستند که ساسانیان به هیچ‌روی، روی خوشی به آن‌ها و حماسه‌هایشان نشان نداده‌اند.

پس می‌توانیم این احتمال را بدهیم که سالنامه شاهان دوره هخامنشی به نحوی دگرگون می‌شود و خدای‌نامه دوره ساسانی می‌گردد، تاریخی مناسب و مطابق آیین غالب آن دوره. ولی شخصیت‌های برجسته به گونه‌ای با شخصیت‌های اساطیری یا حماسی همسانی می‌یابند.

ما می‌دانیم که در دربار شاهان ساسانی دفترهای رسمی برای ثبت وقایع وجود داشته است و آگاتیاس مورخ بیزانسی قرن ششم میلادی که هم‌زمان با خسرو انوشیروان بوده است با واسطه دوستی به نام سرگیوس از آن‌ها استفاده کرده است.^۱ همین‌طور می‌دانیم که صورت مفصل مطالب کتیبه‌های تاریخ‌گونه ساسانیان در بایگانی رسمی شاهان ساسانی نگاه‌داری می‌شده است.^۲

تدوین قطعی خدای‌نامه پهلوی را باید به زمان انوشیروان منسوب کرد که دوران تألیف و ترجمه و نهضت ادبی بوده است و در این زمان بر اساس دفاتر رسمی و با استفاده از سنت‌های شفاهی و رسالات جداگانه‌ای که درباره مطالب گوناگون تاریخی هم‌چون نسب‌نامه‌ها، فهرست جنگ‌ها، نام شهرها و وقایع مربوط به هر دوره وجود داشته است خدای‌نامه تدوین شد. نام پادشاهان سلسله‌های ایرانی و وقایع زمان‌های مختلف آمیخته با افسانه ضبط گردید و نام و شرح احوال فرمانروایان ساسانی نیز با درجاتی به تناسب اهمیتشان در سنت دینی، روایت شد و در سرگذشت هر کدام از آنها داستان‌هایی نیز گنجانده گردید. تدوین‌کنندگان خدای‌نامه هم‌چنین از منابع خارجی مانند منابع سریانی و غیره بهره جستند. حتی پس از برافتادن سلسله ساسانیان نیز سرنوشت یزدگرد سوم بر آن افزوده گردید.^۳

۲. همان، ص ۲۷۰.

۱. تفضلی، تاریخ ادبیات...، ص ۲۶۹.

۳. همان، ص ۲۷۱.

می‌دانیم که اصل خدای‌نامه پهلوی در دست نیست. اما با مطالعه منابع عربی و فارسی که با تاریخ ایران ارتباط دارد و شاهنامه فردوسی و برخی دیگر از داستان‌های بازمانده، می‌توان عناصر تشکیل‌دهنده آن را تعیین کرد. این خدای‌نامه مجموعه‌ای بوده است از اسطوره‌های کهن هند و ایرانی و هسته اصلی تاریخ افسانه‌ای ایرانیان خاوری و سپس آمیزه‌ای از داستان‌های فرمانروایان دوره اشکانی که به صورت قهرمانان کیانی در آمده‌اند و شرح حال پادشاهان ساسانی و اعمال قهرمانی که به آن‌ها نسبت داده شده است.

در دوران اسلامی خدای‌نامه با عنوان‌هایی مانند سیرالملوک یا سیر ملوک الفرس و غیره به عربی ترجمه شد. این ترجمه‌ها را شاید ابن مقفع، محمدبن جهم برمکی، زادویه پسر شاهویه و دیگران انجام داده باشند.^۱ ترجمه‌های خدای‌نامه مأخذ عمده تاریخ‌نویسان دوره اسلامی مانند طبری، مسعودی، ابن قتیبه، بلاذری، حمزه اصفهانی، ثعالبی و دیگران شد. ترجمه‌های خدای‌نامه و شاید اصل پهلوی آن هم چنین مورد استفاده نویسندگان و سرایندگان و دیگر تدوین‌کنندگان شاهنامه‌های فارسی در قرن چهارم هجری مانند مسعودی مروزی، ابوالمؤید بلخی، و مؤلفان شاهنامه منصوری و غیره، قرار گرفت. فردوسی نیز در شاهکار خود هم به روایت‌های مکتوب خدای‌نامه عنایت داشته است و هم از روایت‌های شفاهی بهره جسته است و هم به آثار دیگری توجه نموده است مانند سرگذشت بسیاری از پادشاهان و قهرمانان بزرگ که به صورت داستانها و افسانه‌های جذاب درآمده بودند و مقبولیتی عامه داشتند مانند رساله‌های پهلوی یاه‌گار زیران، خسرو و وریدک، داستان شطرنج^۲ و داستان‌های مربوط به خسرو پرویز، داستان بهرام چوبین و غیره.

با این درآمد اکنون به شرح نمونه‌هایی از تاریخ‌روایی درباره برخی از فرمانروایان سلسله‌های ایرانی می‌پردازیم.

ما با نام فرمانروایان دوره ساد و حوادث آن دوران از راه سنگ‌نوشته‌های پادشاهان آشور و روایت‌های گوناگون تاریخ‌نویسان یونانی آشنا هستیم. می‌دانیم که دیاکو در قرن هشتم پ.م. سلسله ماد را بنیان می‌نهد و بنا به گفتار همین گزارشگران او که در آغاز قاضی و داوری عادل و بی‌طرف بوده است با نیکخواهی‌هایش مورد علاقه شدید مردم قرار می‌گیرد و به شاهی برگزیده می‌شود. او نخستین کسی است که قبایل مادی را با هم یکی می‌کند و در برقراری قانون و نظم می‌کوشد. به عبارت دیگر او نخستین فرمانروایی ایرانی را پایه‌گذاری می‌کند.

در نوشته‌های هرودوت روایت‌هایی نیز حقایق تاریخی مربوط به او را همراهی می‌کند.^۳ بجز

۱. همان، ص ۲۷۳.

۲. ژاله آموزگار، احمد تفضلی، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، نشر معین، چاپ دوم، ۱۳۷۵، صفحات ۳۷، ۳۹ و ۴۰.

۳. هرودوت کتاب یکم بند ۹۶-۱۰۱ به نقل از جلال خالقی مطلق، «هوشنگ و دیاکو»، ایران‌شناسی، ص ۷، ش ۳، ۱۳۷۵، ص ۴۷۳.

روایت اغراق آمیزی در مورد خودداری او از قضاوت برای تسلط بیشتر و اجبار به مردم برای سکونت در یک محل، سرانجام از بنای شهر بزرگ و مستحکم اکباتانا / هگمتانه سخن به میان می آید با هفت حلقه بارو. در مرکز شهر کاخ پادشاه و گنجینه های شاهی قرار داشته است. کنگره نخستین بارو که بیرونی ترین باروها بوده است رنگ سفید داشته است، دومی سیاه، سومی ارغوانی، چهارمی آبی، پنجمی زرد تیره. کنگره باروی ششم را آب نقره و هفتمی را آب زر داده بودند.^۱

این توصیف هرودوت کنگدژ را به یاد می آورد که بنا به روایات متون پهلوی هفت دیوار دارد، یکی از سنگ، دومی از فولاد، سومی از شیشه، چهارمی سیمین، پنجمی زرین، ششمی از کهربا و هفتمی از یاقوت^۲ و بنا به روایت بندهشن این دیوارها از زر و سیم و فولاد و برنج و آهن و آبگینه و سنگ لاجورد ساخته شده است.^۳ این روایت هم چنین هفت خانه ای را به یاد می آورد که بنا به روایت دینکرد، کاروس در میانه البرز ساخته بود. یکی زرین، دو سیمین، دو پولادین و دو از آبگینه که هر کسی بر اثر پیری نیرویش را از دست می داد به این خانه می آمد، توانش را بازمی یافت و هم چون جوان پانزده ساله بازمی گشت.^۴ برخی از ایران شناسان دیاکو را با ویژگی هایی که هرودوت برای او برمی شمارد با هوشنگ شاهنامه یکی می گیرند و لقب پزداته یا پیشدادی را با نخستین قانون گذار یکی می دانند.^۵ سنت دینی هوشنگ را نخستین کسی می داند که پادشاهی را در ایران برقرار می کند.^۶ بعدها به دلایل خاصی که چرخش شخصیت ها را در شاهنامه به وجود می آورد^۷ کیومرث، پیش نمونه انسانی روایات دینی تبدیل به نخستین کدخدا و پادشاه می گردد.

روایت های تاریخی دیگری مربوط به دوران مادها را از زبان دیگر مورخان نیز داریم. از قول دینون نقل می شود که چون ایشتویگو یا آستیاک، آخرین شاه مادی با ملازمانش در جشن و سرور بود خنیاگری با آواز روایت کرد که ددی ترسناک تر از گراز و وحشی در باتلاق رها شده است و اگر بر همسایگان چیره شود کسی را یاری هموردی با او نخواهد بود. با این گفتار اشاره به کوروش داشته است.^۸ داستان عاشقانه زریادرس و آداتیس را که خاراس میتلنی نقل کرده است به زعم برخی از ایران شناسان اصل مادی دارد و از روابط تنگاتنگ سکاها و مادها گفتگو می کند.

در این داستان از هیستاسپس، فرمانروایی از ماد سخن گفته می شود که با برادر کوچکش زریادرس از ازدواج آفرودیت و آدونیس به دنیا آمده اند. در آن سوی دروازه های خزر، در جوار فرمانروایی آن ها شاهی امارتس نام هست که دختر زیبارویی به نام آداتیس دارد. سپس سخن از

۱. خالقی، همان، ص ۴۷۴.

۲. مهشید میرفخرایی، ترجمه روایت پهلوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۶۴.

۳. مهرداد بهار، ترجمه بندهشن، انتشارات توس، ۱۳۶۹، ص ۱۳۸.

۴. احمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۱۱۱.

۵. خالقی، همان، ص ۴۷۴.

۶. کریستن سن، نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ الفسانه ای ایران، ترجمه و تحقیق احمد تفضلی، ژاله آموزگار، جلد اول، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۱۶۳ به بعد.

۷. ژاله آموزگار، «چرخش قهرمانان در شاهنامه»، مجله آدینه، شماره ۴۰، دی ماه ۱۳۶۸، ص ۱۲-۱۳.

۸. مری بویس، «گوسان»، ص ۴۰ و احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۱۷.

دلدادگی این زیبارو و زیرادش است و وارد شدن او با لباس سکایی به طور ناشناس به مجلس جشنی که سرنوشت از دواج آداتیس در آن جا تعیین می شده است.^۱
ایران شناسان بن مایه داستان گشتاسب و کتابیون را در شاهنامه، از این داستان می دانند.

*

در دوره هخامنشی به گونه‌ای تاریخ نگارش یافته در ایران می توانیم اشاره کنیم، به عبارت دیگر کتیبه‌های این دوره، اسناد تاریخی مکتوب ما هستند که در زمان رخ دادها به نگارش در آمده‌اند. پنج ستون کتیبه بیستون، با ترجمه اکدی و ایلامی که به ذکر وقایع آغاز دوران فرمانروایی داریوش و شرح داستان بردیا و شورش‌های نواحی گوناگون می پردازد و از سرزمین‌هایی که فرمان بر داریوش هستند سخن می گوید و از شش همکار صمیمی داریوش که در این مأموریت سرنوشت ساز همراه و همپای او بودند نام می برد، در حقیقت شرحی تاریخی، مستدل و مدون است.^۲ یا کتیبه سوئز که از فتح مصر به دست داریوش و از کندن ترعه‌ای که نیل را به دریای سرخ می پیوندد سخن می گوید نیز گونه‌ای گزارش تاریخی واقعی است.^۳ یا کتیبه خشایارشا که از در هم کوبیدن نیایش گاه‌های پیروان آیین‌های دیگر سخن می گوید^۴ نیز نگارشی تاریخی است و هم‌زمان واقعه. پس ما از طریق این گونه کتیبه‌ها و دیگر آثار بازمانده و هم‌چنین اخبار مورخان یونان، کاملاً با تاریخ واقعی فرمانروایان دوره هخامنشی آشنا هستیم. اما روایت‌هایی نیز از آن دوران در نوشته‌های مورخان یونانی هست. بیشترین این روایت‌ها را هرودوت، کتزیاس و گزنفون و... نقل کرده‌اند. شاید هرودوت و دیگران اطلاعات خود را شفاهی به دست آورده باشند و بعید نیست که منبعی کتبی نیز در دسترس آنها بوده است.

بنا به گزارش روایی این مورخان، آخرین پادشاه ماد، آستیاک خوابی می بیند که آبی و سپس تاکی از شکم دختر او ماندانا که همسر کمبوجیه اول پارسی است بیرون می آید و همه جهان را فرا می گیرد. ماندانا باردار است و چون فرزند را به دنیا می آورد که کوروش بزرگ آینده است آستیاک دستور می دهد او را به هارپاک از سران ملازمانش بسپارند تا او را از میان بردارد. کوروش را خانواده شبانی می پروراند و چون مسئله آشکار می شود، هارپاک کفاره این گناه را بسیار سخت می پردازد. همانندی‌هایی از این داستان کوروش را در داستان کیخسرو در شاهنامه می یابیم. پدر بزرگ تورانی او افراسیاب نیز قصد نابود کردن او را دارد. به پیران دستور می دهد که او را به شبانان بسپارد و به سخنی دیگر هارپاک روایت هرودوت پیران شاهنامه است. با همه اختلاف در جزئیات، همانندی‌ها را در داستان هرودوت و شاهنامه می توان چنین طبقه‌بندی کرد:^۵ افراسیاب = آستیاک؛ کیخسرو = کوروش، پیران = هارپاک و جنگ تاریخی کوروش با آستیاک و پناه گرفتن او در کاخ

۱. کریستن سن، کارنامه شاهان، ص ۱۰۵ به بعد و تفضلی، تاریخ ادبیات...، ص ۱۸.

2. Kent R. G. *Old Persian*, New Haven, 1953, p. 116-134.

۳. همان، ص ۱۴۷. ۴. همان، ص ۱۵۰ تا ۱۵۲.

۵. جلال خالقی مطلق، «کیخسرو و کوروش»، ایران‌شناسی، ص ۷، ش ۱، ۱۳۷۴، ص ۱۵۹ تا ۱۷۰.

شاهی اکیاتانا و تسلیم شدنش برای این که خانواده اش شکنجه نشوند همانندی دارد با پایان کار افراسیاب که به کاخ کنگدژ پناه می برد و سپس در دریای چیچست ناپدید می گردد و کیخسرو دستور شکنجه گرسوز برادر افراسیاب را می دهد و افراسیاب تاب شنیدن فغان برادر را ندارد و خود را تسلیم می کند.^۱ پایان زندگی کوروش نیز آن چنان که گزنفون نقل می کند و وصیت های او، صحنه های روزهای پایانی کیخسرو را در شاهنامه به یاد می آورد.^۲

از دوران داریوش هم در کنار حقیقت های تاریخی روایت های مورخان یونانی را داریم. مثلاً داستان معروف شیبه کشیدن اسب داریوش زودتر از اسب های هم زمانش که راه به فرمانروایی رسیدن را بر او هموار می کند و این بن مایه کهن را به یاد می آورد که در برخی از داستان ها سرنوشت به پرنده ها و جانوران واگذار می شود.

هرودوت روایت دیگری را از دوران داریوش نقل می کند. هنگامی که داریوش در نبرد بابل، از فتح آن ناامید شده بود، یکی از ملازمانش به نام زوپیروس داوطلبانه گوش و بینی خود را برید و موی خود را تراشید و تن خود را با تازیانه مجروح کرد. به نشانه این که مکافات خائنان را دیده است و سپس به سپاه دشمن گریخت و وانمود کرد که از ستم داریوش به پناهنگی آمده است و پس از جلب اعتماد آنان بر طبق نقشه ای پیش بینی شده دروازه های بابل را به روی داریوش گشود.^۳

احتمالاً بن مایه این داستان باید کهن تر از دوره هخامنشی باشد.^۴ چون چندین بار در روایت های ایرانی تکرار می شود. مثلاً نظیر آن از دوره اخشنواز هفتالی نقل شده است.^۵ که چون پیروز راهی جنگ با اخشنواز شد و بیم در میان لشکریان آنها افکند. مردی از یاران اخشنواز از او می خواهد تا دستور دهد دست و پای او ببرند و بر سر راه پیروز بیفکنند. او بدین طریق لشکریان پیروز ساسانی را گمراه می کند و سپس زمینه بستن پیمان بهتری را با اخشنواز فراهم می آورد. شاید داستان گوش ها بریده بردیای دروغین یا گئوماتای مغ چنین بن مایه ای در خود داشته باشد.^۶

*

از دوران تاریخی اسکندر و سلوکیان نیز از طریق مورخان غربی آگاه هستیم ولی واقعیت های تاریخی این دوران را نیز روایت های گوناگونی همراهی می کند و این موضوع به کنار از اغراق های تاریخی درباره اسکندر و پیروزیهای او بر سپاه ایران است. این روایت ها چنان زندگی اسکندر را در هاله ای از افسانه و اسطوره فرو برده است که گاهی نسبت او را به هرکول و زمانی به ژوپیتر رسانیده اند. یا داستان های همانند این که هنگام زادن او دو عقاب بر بالای خانه لانه گرفت که نمادی بوده است از دو امپراطوری آسیایی و اروپایی او و یا وقوع زلزله، غرش رعد و برق های آسمانی در لحظه به دنیا آمدن او.^۷ می دانیم که چنین روایت هایی درباره بیشتر شخصیت ها و قهرمانان نقل شده است.

۱. همان، ص ۱۶۲. ۲. همان، ص ۱۶۵ تا ۱۷۰. ۳. تفضلی، تاریخ ادبیات...، ص ۳۱.

۴. کریستن سن، کارنامه شاهان، ص ۸۸.

۵. تئودور نلدکه، تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸، ص ۲۰۵. ۶. کارنامه شاهان، ص ۸۸ و بعد.

۷. چارلز الگزندر رابینسون، تاریخ باستان، ترجمه دکتر دولتشاهی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۳۵۸ و ۳۵۹ و بعد.



بیشترین روایت‌های مربوط به اسکندر منسوب به کالیستنس است که هم‌زمان او بوده و مأمور نقل و نگارش حوادث تاریخی و قهرمانی‌های اسکندر. ظاهراً این کتاب از میان رفته است و بعدها مردی مصری روایتی دروغین بر مبنای داستانهای کالیستنس به یونانی نوشته است که به روایت کالیستنس دروغین معروف است. اصل این کتاب نیز در دست نیست. این اثر را ژولیوس والرئوس در ۳۳۰ میلادی به لاتین برگردانده است و ترجمه و روایت‌هایی از آن به سریانی و پهلوی و ارمنی و سپس یونانی انجام شده که پر است از اخبار جعلی و ساختگی^۱. چنین اخباری وقتی پشت سر هم تکرار شوند و به تواتر برسند کم‌کم رنگ حقیقت به خود می‌گیرند و چنین می‌شود که اسکندر بعدها با اولیاء و انبیاء همسانی می‌یابد و اسکندر ملعون یا «گجستک الکساندر هرומائیک»^۲ متن‌های پهلوی در روایت‌ها و در داستان نظامی و دیگران تبدیل به اسکندری پیامبرگونه می‌شود.

از میان همه روایت‌های مربوط به اسکندر به روایت شاهنامه اشاره می‌کنم که در آن نشانه‌ای از نوعی غرور ملی هست. فردوسی احتمالاً آن‌را از روایتی بجز خدای‌نامه به دست آورده است و یا این روایت از منبعی سریانی وارد خدای‌نامه شده است. احتمال دارد که فردوسی از یک اسکندرنامه

۱. اسکندرنامه (منسوب به کالیستنس دروغین)، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳، ص ۱۶.

۲. فیلیپ ژینیو، ارداویراز/ ارداویرافسانه، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۹ و ۶۸ و ۶۹.

عربی که به فارسی ترجمه شده بوده است استفاده کرده باشد، چون در این قسمت شاهنامه لغات و اصطلاحات عربی و اسلامی بیش از سایر موارد شاهنامه به چشم می خورد و حتی به آیات قرآنی نیز بیشتر اشاره می شود.

لازم به یادآوری است که فردوسی به هیچ وجه صمیمانه با اسکندر روبه رو نمی شود و در عرصه نبرد اسکندر و دارا از آن تابلوهای بی نظیر فردوسی که استادانه ترسیم می شود نشانه ای نیست. شاید شهرت این داستان جعلی و مبالغه آمیز در آن روزگاران دلیل نقل آن بوده و شاید نیز فردوسی به دلیل غرور ملی خود را ملزم به سرو دادن این داستان دیده است. دلیلی دیگر این که فاصله میان کیانیان و ساسانیان به گونه ای می بایست پر شود. از مبالغه های نظامی نسبت به اسکندر در این قسمت شاهنامه به هیچ وجه اثری نیست و چون داستان را به پایان می برد گویی باز سنگینی را به زمین گذاشته است. به قول خود او: «گذشتم از این سد اسکندری»^۱.

بنابراین روایت شاهنامه^۲ در جنگی که میان دارا و قیصر روم فیلقوس (گونه ای از فیلیپ نام پدر اسکندر) رخ می دهد دارا پیروز می شود و فیلقوس ملزم به پرداخت خراج است. در این ضمن دارا دختر او را که ناهید نام دارد خواستگاری می کند و با آیین شاهان بهبستان خود می فرستد. ولی از بخت بد دهان نو عروس بویی ناخوش آیند دارد و دارا نسبت به او سرد می شود. پزشکان با دارویی به نام «سکندر» به رفع بدیده بد می پردازند. ولی دل پادشاه دیگر بر او گرم نمی شود و سرانجام ناهید که مادر داراست به روم و به خانه پدرش فیلقوس، قیصر روم باز می گردد. آنجا چنین ننگی را پوشیده می دارند و نوزاد در آن خانه هم چون فرزند فیلقوس به دنیا می آید و به یادبود آن گیاه در مان کننده، این پسر سکندر نامیده می شود و کم کم رشد می کند و جوانی برومند و قوی می گردد. در ایران نیز دارا از همسری دیگر صاحب پسری می شود که دارای دارایان است که پس از پدر به پادشاهی می رسد و به فتوحات می پردازد و خراج سالیانه را از روم می طلبد. در آنجا نیز فیلقوس در گذشته است و اسکندر بر جای او نشسته است که از دادن خراج امتناع می ورزد و این موضوع آتش جنگ را میان دو دولت بر می افروزد و کینه کهن خانوادگی بر آن دامن می زند. در این جنگ دارا شکست می خورد و می گریزد و مرگ او به دست جانوسپار از همراهان اسکندر است. اسکندر بر بالین او می آید، سر او را بر دامان می گیرد و بزرگداشتی شایسته شاهان برای او به جای می آورد.

آنچه در این داستان بیش از هر چیزی به چشم می خورد این نکته است که اگر احیاناً کسی دروازه های ایران باستان را فاتحانه گشوده است «خودی» است و بیگانه نیست. از تخمه داراست و از فرزندان این سرزمین!



ما از داشتن روایت تاریخی و داستانی ایرانی از دوران اشکانیان شاید به دلیل کم توجهی سلسله بعد، یا عدم تمرکز حکومت اشکانی کم بهره مانده ایم. کتیبه های خبری و دولتی و نامه های اداری و غیره از آن دوران باقی نمانده است و داستان های روایی ویس و رامین، و یادگار زریران و درخت

۱. فردوسی و شاهنامه او، به کوشش حبیب یغمایی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹.

۲. شاهنامه، داستان اسکندر.

آسوریک به زبان پهلوی که به این دوره نسبت می‌دهند از وقایع و شخصیت‌های تاریخی و تاریخ‌گونه‌ای کمتر سخن می‌گویند. روایت‌های داستانی این دوران را احتمالاً در لابلای داستان‌ها گنجانده‌اند و از این طریق به دوره‌های بعد منتقل شده است. در شاهنامه ابیاتی که به این سلسله چهار قرن و نیمی تعلق دارد کمتر از بیست بیت است. اما نام شاهان و قهرمانان اشکانی را به گونه‌ای در روایات کیانی شاهنامه می‌بینیم. مثلاً گیو و گودرز و میلاد و بیژن به صورت قهرمانانی در خدمت پادشاهان کیانی در می‌آیند و رقابت خاندان توس و گودرز در داستان‌های مربوط به کاووس منعکس می‌گردد.

اصل قدیمی‌ترین روایت حماسی ایران یعنی یادگار زریران مربوط به دوره اشکانی است، گرچه تدوین آن به صورتی که اکنون در دست داریم به دوره ساسانی بازمی‌گردد. شاید برخی از داستان‌های شاهنامه نیز که در مآخذ دیگر دیده نمی‌شود و ظاهراً در خدای‌نامه هم نبوده است، مانند داستان بیژن و منیژه اصل اشکانی داشته باشند. احتمالاً در همین دوره اشکانیان بوده است که گروهی از اقوام سکایی در حدود اواخر قرن دوم میلادی به ناحیه‌ای که بعدها به نام آن‌ها سگستان و پارسستان نامیده شد، مهاجرت کرده‌اند و افسانه‌های آنها درباره زال و رستم با اساطیر کیانی و اشکانی در هم آمیخته شده و وارد شاهنامه گشته است.

دوره ساسانیان زمان اوج روایت‌های تاریخی است. ما در این دوران نیز همانند دوران هخامنشی با تاریخ نوشته‌های هم‌زمان روبه‌رو هستیم که عبارت از کتیبه‌های دوره ساسانی است. تعداد کتیبه‌های بازمانده از این دوران بسیار است. اگر مطالب تکراری و ذکر نام و نسب را در آنها کنار بگذاریم و یا از کتیبه‌هایی که شرح وقایع کم‌اهمیت‌تری را می‌دهند صرف نظر کنیم، کتیبه‌هایی داریم که در حقیقت تاریخند، مانند کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت، در نقش رستم^۱، در این کتیبه ۳۵ سطر پهلوی که ۳۰ سطر تحریر پارتی و هم‌چنین تحریر یونانی دارد، نخست به معرفی شاپور و اصل و نسب او پرداخته شده است و سپس نام استان‌های کشور می‌آید و سپس سخن از لشکرکشی شاپور بر علیه قیصر روم است و پرداخت خراج از سوی آنها. سپس شرح دومین لشکرکشی شاپور می‌آید و نام سرزمین‌های به دست آمده. سپس شرح سومین لشکرکشی شاپور است که به اسارت والرینوس قیصر روم منتهی می‌گردد. نام نواحی که مجدداً به تصرف درآمده‌اند نیز ذکر می‌گردد. از کتیبه‌های مفصل دیگر این دوران چهار سنگنوشته منسوب به کرتیر دین‌مرد پر قدرت و پرنفوذ دوره ساسانی است.^۲

نوشته‌های این سنگنوشته در حقیقت روایت تاریخ دین زردشتی در دوره ساسانی است به همراه شرح فعالیت‌های دینی دین‌مردان زردشتی و مبارزه‌هایی که با دین مسیحی و مانوی و یهودی انجام گرفته است. فهرست ایالت‌هایی که در زمان شاپور به تصرف ایران درآمده است نیز در این سنگنوشته ذکر می‌شود. ضمناً داستان معراج کرتیر به دنیای دیگر نیز با شرح و بسط بیان شده است. این روایت معراج که بن‌مایه‌ای بسیار کهن دارد، در این سنگنوشته بیانگر نوعی واقعیت تاریخی از وضعیت دین زردشتی آن دوران است.

۱. تفضلی، تاریخ ادبیات...، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۸۹.

سنگنوشته مفصل دیگری را از این دوران می‌توانیم نام ببریم و آن کتیبه نرسی در پایکلی است که متعلق به اواخر قرن سوم و آغاز قرن چهارم میلادی است. این کتیبه ۴۶ سطری نیز شرحی تاریخی درباره حوادثی است که پس از درگذشت بهرام دوم پیش می‌آید و به شکست و مرگ بهرام سوم و به تخت نشستن نرسی می‌انجامد.

همانطور که ذکر شد احتمالاً مطالب این کتیبه‌ها در بایگانی رسمی دولت ساسانی نگاهداری می‌شده است.

از روایت‌های بازمانده از این دوران و به عبارت دیگر از تاریخ روایی دوران ساسانی نمونه برجسته‌ای به نام کارنامه اردشیر بابکان را داریم که احتمالاً در اواخر دوره ساسانی نوشته شده است.^۱ اردشیر تاریخی فرزند بابک و از نوادگان ساسان، در این داستان در حاله‌ای از افسانه فرو می‌رود. در این داستان بابک جد مادری اردشیر است که فرزند پسری نداشت و ساسان از نسل دارای داریان شبانی او را عهده‌دار است. بابک در رؤیا به‌اصل و نسب ساسان پی می‌برد و دخترش را به او می‌دهد و چون اردشیر به دنیا می‌آید او را به پسری می‌پذیرد.

روایت شاهنامه از این داستان با متن کارنامه همسانی دارد و احتمالاً اصل خدای‌نامه‌ای آن‌ها یکسان بوده است. فقط در شاهنامه موارد زردشتی این داستان حذف گردیده است. روایت ثعلبی هم جنبه افسانه‌ای دارد، اما روایت طبری تاریخی است.^۲

افسانه‌ای که در مورد به دنیا آمدن اردشیر تکوین شده است شبیه تولد کوروش در داستان‌های روایی است و ناشی از تمایلی است که می‌خواهند نسب سرسلسله هر دو دمانی را از دو ستر به پادشاهان کیانی برسانند و نیز ناشی از این بن‌مایه داستانی که بسیاری از شاهان و سترسلسله‌ها در میان شبانان و دهقانان و کشاورزان تربیت می‌شدند.

در دربار ساسانی بسیار بودند کسانی که روایت‌های تاریخی را افسانه‌وار ازبر داشتند. جای پای این مطلب را در جای جای شاهنامه می‌توان مشاهده کرد. مثلاً آن‌جا که در مسیر شکار داستان‌های جمشید و فریدون را برای بهرام گور روایت می‌کنند.^۳

جاحظ روایتی از انوشیروان دارد که در گردشی داستان‌گوی خود را می‌خواند و از او می‌خواهد که داستان جنگ اردشیر بابکان را با شاه خوزر نقل کند.^۴

در این جا اشاره به داستان معروف دیگری از دوره ساسانی که با روایت‌های مختلف از ثعلبی، طبری، بلعمی، مسعودی، دینوری و فردوسی ذکر شده است، بی‌مناسبت نیست و آن داستان نصیره دختر ضیزن شاه حضره یا هتره است.^۵ روایت است که ضیزن فرمانروای حضره شهری در میان دجله و فرات است و با تاخت و تازهای خود باعث نارضایتی شاپور می‌شود. شاپور به‌مقابله می‌آید و این شهر را محاصره می‌کند ولی راه دخول آن را نمی‌داند نصیره دختر ضیزن از دور شاپور را

۱. همان، ص ۹۳.

۲. همان، ص ۲۶۰.

۳. همان، ص ۲۷۰.

۴. همان، ص ۲۷۰.

۵. کریستن سن، شاهزاده‌خانم و برگ مورد و شاهزاده‌خانم و نخوده ترجمه ژاله آموزگار، کتاب سخن، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۱۰۲ به بعد.

می بیند و دلدادۀ او می شود و پس از این که از او قول ازدواج می گیرد راه دخول به شهر را به او می نمایاند. شاپور پس از پیروزی دختر را به ازدواج درمی آورد و پدر و دیگران را زندانی می کند و به قتل می رساند.

انجام این را که شاهنامه ندارد چنین است شبی این دختر در کنار شاپور آرمیده است و شاپور می بیند که تماس برگ موردی بدن لطیف دختر ناز پرورده را چنان می خراشد که خون جاری می شود. شاپور از نازک طبعی و نرمی پوست این زن در شگفت می شود و از او می پرسد: مگر پدرت ترا با چه پرورده بود که چنین نازک بدن شده ای؟ و او پاسخ می دهد: با مغز قلم، زردۀ تخم مرغ، سرشیر، عسل و بهترین نوشیدنی ها، این پاسخ شاپور را به خشم وامی دارد که تو با پدری که ترا چنین در ناز و نعمت و مهریانی پرورده بود چنین رفتاری کردی با من چه خواهی کرد و دستور کشتن او را می دهد. گونه های روایی این داستان بسیار است. حادثه فرعی داستان که داستان برگ مورد است و پس از آن دختر به دست مرگ سپرده می شود در برخی از روایتها با جزئیات بیشتری آمده و در برخی حذف شده است.

به نظر سن این حادثه در خدای نامه پهلوی وجود نداشته است و احتمالاً این بن مایه از روایتی عامیانه که در جایی در ایران یا در توابع فرمانروایی ساسانی رواج داشته است اقتباس شده و در چند تحریر عربی خدای نامه نیز وارد شده است.^۱

چنان که ذکر شد پس از برافتادن ساسانیان سرنوشت یزدگرد سوم و نحوه کشته شدنش را نیز بعداً به خدای نامه افزوده اند و آنچه در مورد کشته شدن او در یکی از روستاهای مرو به دست آسیابانی به نقل از خدای نامه آمده است، از ترجمه عربی متنی از خدای نامه پهلوی گرفته شده که این حادثه را در بر داشته است.^۲

با مطلبی از مسعودی که در التبیه آورده است^۳ این بحث را به پایان می بریم:

مسعودی ذکر می کند که در سال ۳۰۳ هجری در شهر استخر فارس پیش یکی از بزرگ زادگان کتاب بزرگ نفیسی دیده است مشتمل بر مطالب فراوان در علوم ایرانیان و سرگذشت پادشاهان و بناها و ملکداری آنان که همانند آنرا در کتاب های دیگر نمی توان یافت. به قول او کتاب تصویر بیست و هفت تن از شاهان ساسانی (بیست و پنج تن مرد و دو تن زن) را در برداشته است. در این تصویرها مشخص بوده است که شاه در هنگام مرگ جوان بوده هم چنین تاج و سوها و زیورها و خطوط چهره هر کدام از شاهان در آن تصویرها مشخص بوده است. هر گاه یکی از شاهان درمی گذشته تصویر او را می کشیدند و آنرا به خزانه می سپردند تا احوال مردگان از زندگان پوشیده نماند. از این کتاب با نام صور ملوک بنی ساسان نام می برند.^۴

۱. همان جا، ص ۱۰۹. ۲. تفضلی، تاریخ ادبیات...، ص ۲۷۱.

۳. مسعودی، التبیه والاشراف، به کوشش دوخویه، لیدن، ۱۸۸۴، ص ۱۰۶.

۴. تفضلی، تاریخ ادبیات...، ص ۲۷۶.